

# زن در اسلام

## و استوصوا بالنساء خيراً فاتهن عوان لایمکن لافسهن شیئاً<sup>62</sup>

در حجة الوداع (سال دهم هجری) پیغمبر درباره زنان چنین توصیه کرد که آنها اختیاری از خود ندارند و اسیر مردانند. درباره آنها نیکی کنید. زن در جامعه عرب قبل از اسلام شخصیت و استقلال نداشت. جزء مایملک مرد به شمار می رفت و هرگونه رفتاری با وی مجاز و متداول بود. هر قدر هم آن رفتار از راه و رسم انسانیت به دور می بود. زن مثل سایر ترکه میّت به وارث او منتقل شد. وارث می توانست زن وی را به خود اختصاص داده بدون مهریه او را تصاحب کند و هر گاه بدین امر رضایت نمی داد، او را در قید اسارت خود نگاه می داشت و اجازه ازدواج مجدد به وی نمی داد. تا اینکه حق الارث خود را به مرد وارث ببخشد ورنه آنقدر می ماند تا بمیرد و دارایی او ارث مرد مالک شود. آیه ۱۸ از سوره نساء برای نهی از این عمل غیرانسانی نازل شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْإِحْلَافَ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كِرْهًا وَلَا تَعْصِلُوهُنَّ لِنُدْهَبُوا بَبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ».

[یعنی] ای گروه مؤمنان، جایز نیست به اجبار و اکراه ارث زنان را از آن خود سازید یا آنها را در بند و اسارت خود نگاه دارید تا قسمتی از مهریه خود را به شما واگذارند. با آنها نیک رفتار باشید<sup>63</sup>.

عبارت «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» [مردان فرمانروایند بر زنان] از آیه ۳۴ سوره نساء این اصل را برقرار می کند که زن و مرد در تمام حقوق مدنی مساوی نیستند. در همین آیه دلیل تسلط و سیادت بر زن بطور اجمال ذکر شده است: «يَا قَوْمِ فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ يَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» که قسمت اول آن مبهم است زیرا می فرماید: به دلیل اینکه خداوند افراد بشر را غیرمتساوی آفریده بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است. تفسیر جلالین وجه تفضیل مرد را بر زن، عقل و علم و ولایت گفته است.

زخمخسری و بیضاوی<sup>64</sup> و بعضی دیگر آن را (وجه امتیاز مرد را بر زن) مشروحتر بیان کرده و می گویند تفوق و استیلائی مرد بر زن مانند تسلط ولایت و حکام است بر رعیت. آنوقت در مقام فلسفه بافی و علت تراشی برآمده و گفته اند که مردان به خرد و زور و تدبیر آراسته اند، از این رو نبوت، امامت و ولایت به آنها اختصاص یافته است. ارث بیشتر می برند و شهادت آنها در پیشگاه محکمه های شرعی معتبرتر و دو برابر زن است. سهم آنها از ارث دو برابر زن، جهاد و نماز جمعه بر آنها تعلق نمی گیرد و حق طلاق نیز با آنها نیست. اذان، خطبه، امامت نماز جماعت، سوارکاری، تیراندازی و شهادت [گواهی دادن] در اجراء حدود شرعی و غیره و غیره همه مخصوص مردهاست. چنانکه ملاحظه می کنید استدلال بسیار ضعیف است و غالباً معلول را به جای علت نشانده اند. یعنی خیال کرده اند چون بسیاری از کارها را نظامات اجتماعی و عادات و رسوم، مخصوص مردها کرده است پس زن در مرتبه پایینتر قرار دارد یعنی استعداد و لیاقت آن کارها را ندارد و از همین جهت شریعت اسلامی تسلط مرد را بر زن مسلم شناخته است در صورتی که قضیه معکوس آن است.

شرح اسلام چون زن را ضعیف دانسته حق او را در ارث و شهادت نصف مرد قرار داده است نه اینکه چون زن در ارث و شهادت نیمه حق مرد را داراست، پس در مرتبه پایینتر از مرد قرار می گیرد. این حکم روشنتر از آن است که

<sup>62</sup> [از جامع الخبر، مجموعه حدیث. یعنی] خوب مواظب زنان خود باشید، آنها اسیر مردانند و هیچ اختیاری از خود ندارند [جمله ای پس از ترجمه آیه در ویرگول آمده است که احتمالاً بعدها به کتاب اضافه شده و برای رعایت امانت به همان شکل در اینجا نقل می شود: «هم از حیث گفتگو، هم نفقه و هم از حیث وظایف زناشویی»]

<sup>64</sup> [عبدالله بن عمر بیضاوی یکی از بزرگ عالمان اسلامی در فارس در خانواده ای عالم به دنیا آمد. پدر وی در فارس قاضی القضاات بود. بیضاوی در ابتدا در شیراز به قضاوت پرداخت و سپس به تبریز رفت و تا آخر عمر در آنجا به قضاوت، تدریس و تألیف مشغول شد. قاضی بیضاوی حاشیه ای بر «تفسیر کشاف» زخمخسری نوشت که هنوز از جانب ستیان تقدیس می شود. وی آثاری در تصوف، قضاء و صرف و نحو عربی نگاشته است. آثاری هم به فارسی دارد]

برای تعلیل آن اندیشه را در دالانهای تاریک بگردانند. در تمام اقوام ابتدایی و از آن وقتی که تاریخ به یاد دارد چون زور و تلاش روزی با مرد بوده است، زن در مرتبه دوم قرار گرفته است و به قول فیلسوف آلمانی نیچه، بشر شماره دو شده است.

در عرب این اصل یعنی اصل بشر شماره دو بودن زن به شکل وحشیانه تر و رسواتری وجود داشته است و حضرت محمد در ضمن تشریحات و توصیه های گوناگون از حدت این روش وحشیانه کاسته و برای زن حقوقی قائل شده است که در سوره نساء بسیاری از آنها آمده است.

نه... نه... تعلیل مفسرین و فلسفه باقی آنان از لحاظ منطق و عقلی ارزش زیادی ندارد و در حقیقت آنها آنچه را که میان اعراب متداول بوده است، تأیید و تثبیت کرده اند و از این بابت بر آنها خیلی ایراد نیست زیرا خواسته اند جمله «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» را توجیه کنند.

در جمله دوم، وجه افضل بودن مرد بر زن تصریح شده است که با موازین عقلی سازگارتر است زیرا می فرماید: «يَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» یعنی چون مرد متکفل مخارج زن است پس زن متعلقه اوست و باید مطیع اوامر و نواهی او باشد. در این صورت مطابق رأی بیضاوی و زمخشری و بسیاری از مفسرین، مرد حاکم و زن رعیت، مرد آقا و زن تابع است و از همین رو پشت سر همین جمله قرآن جمله دیگریست که آن را خوب واضح می کند: «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ». پس زن شایسته، زنی است که مطیع مرد خود بوده و در غیبت شوهر، خویشتن را برای وی نگاهدارد و به عبارت دیگر، زنان این معنی را که متعلق به مرد خود هستند فراموش نکنند. در این سوره نساء که شارع اسلام حقوق و حدود زن و مرد را معین می کند، به خوبی تعدیل عادات جاهلیت و ارفاق به جنس زن نشان داده می شود:

«وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ إِحْدِيهِنَّ قِيَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا. إِنَّتُمْ لَأَنْتُمْ مُبِينًا. وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا».

یعنی اگر خواستید زن دیگر بگیرید از کابینی که به زن سابق داده اید چیزی پس نگیرید زیرا با یکدیگر تراضی کردید و روی مهر معین زن و شوهر گشته و از او بهره مند شده اید، پس هنگام جدایی نباید کابین [مال] داده شده از روی تراضی [رضایت] را پس بگیرید.

از این آیه به خوبی استنباط می شود که مرد عرب وقتی می خواست از زن خود جدا شود، کابینی را که به وی داده بود پس می گرفت و چنانکه ملاحظه می کنید شریعت اسلامی آن را نهی می کند. اما در آخر آیه ۳۴ از سوره نساء مثل این است که بعضی از عادات دوران جاهلیت را تجویز می کند زیرا به مرد اجازه می دهد زن خود را بزند. مرد به واسطه قدرت جسمی از دیرباز چنین کرده است. حتی در قرن بیستم این عمل مخالف جوانمردی و منافی با اصل عدالت جاریست. اما آن را جزء شریعت قرار دادن، زبان طعنه زنان را قدری باز می کند. متمم آیه ۳۴ چنین است:

«وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُسُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَصَاحِعِ وَاصْرُبُوهُنَّ...»  
[یعنی] اگر زن شما در مقام نافرمانی و سرکشی برآمد، نخست او را پند دهید. اگر به راه نیامد از همخوابگی محروم سازید و اگر باز تسلیم نشد و اطاعت نکرد، او را بزیند.

شرایع هر قومی متناسب با عادات و اخلاق و نحوه زندگانی آنها است. زدن زن امری متداول و رایج بود. از روایات و سیر در تاریخ قوم عرب و از خود این آیه به خوبی بر می آید که مرد خود را مالک زن فرض کرده است و هر بلایی می خواست بر سرش می آورد.

اسماء دختر ابوبکر که زن چهار زبیر بن العوام بود و زبیر بن عوام یکی از اصحاب خاص پیغمبر و از عَشْرَه مُبَشَّرَه است. می گوید: «هر وقت زبیر بر یکی از ما خشمگین می شد، با چوب چنان ما را می زد که چوب می شکست». پس لااقل این فضل را برای شریعت اسلامی باید قائل شد که نخست موعظه و پس از آن ترک همخوابگی را توصیه فرموده و در صورت سودمند واقع نشدن آن دو، تدبیر زدن زن را اجازه داده است.

بعضی از مفسران و فقها معتقدند که زدن نباید منتهی به شکستن استخوان شود وگرنه حکم قصاص بر آن وارد می شود. زمخشری در تفسیر این آیه می نویسد: «بعضیها معتقدند مجازات زن ناشزه<sup>65</sup> به این ترتیب نبوده و توسل به هر سه وسیله را مجاز دانسته اند».

قطعاً کسی که از آیه فوق چنین معنی را استنباط کرده است، از علماء متعصب عرب شبیه احمد بن حنبل یا ابن تیمیه<sup>66</sup> بوده است. ولی معنی آیه قرآن واضح است و آیه بعدی آن را به خوبی نشان می دهد:

<sup>65</sup> [زن ناشزه زنیست که اطاعت شوهر خود نکند و ناسازگاری و بدرفتاری کند]

<sup>66</sup> [تقی الدین ابوالعباس ابن تیمیه در اواخر قرن ۱۳ میلادی در دمشق متولد شد. از طرفداران ابن حنبل بود. وی معتقد بود که آنچه در قرآن آمده است بدون تفسیر و تاویل حقیقت است و به خدای مجسم اعتقاد داشت]

«وَأَن خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَمَماً مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا».

[یعنی] اگر اختلاف میان آنها شدید شد، داوری از طرف مرد و داوری از طرف زن معین شود که یا آنها را صلح دهند و یا از هم تفریق [جد] کنند.<sup>67</sup>

در این سوره تکلیف ارتباطات مرد و زن معین شده است که غالب آنها در شریعت یهود هم هست و در میان اعراب دوره جاهلیت نیز معمول بوده است جز آیه ۲۲ که نکاح زن پدر را نهی کرده است و آن را عمل زشت و ناپسند وصف فرموده است و می توان از آن چنین استنباط کرد که در دوران جاهلیت این رسم معمول بوده است، به دلیل جمله «إلا ما قد سلف از همان آیه».

چیزی که در این باب قابل توجه است، هر چند تازگی ندارد، آیه ۲۳ سوره نساء است که ازدواج با زن شوهردار را مطلقاً حرام فرموده است مگر اینکه آن زن از راه خرید مملوک شده باشد یا در نتیجه جنگ و اسیرشدن به دست آمده باشد. در این صورت چون شیر مادر حلال است، هر چند شوهر داشته باشد و علت آن روایتی است از ابن سعید که می گوید:

«اسرایی از [قبیله] اوطاس به دست ما افتادند که شوهر داشتند و چون ما کراهت داشتیم با آنها همخوابه شویم، از پیغمبر تکلیف پرسیدیم این جمله نازل شد: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...»<sup>68</sup> پس بر ما تصرف آنها حلال شد».

ولی در همین آیه ۲۳ سوره نساء باز دستوریست که توجه پیغمبر را به حقوق زن و در عین حال به عادت مذموم و متداول آن زمان نشان می دهد، چه می فرماید: «غیر از آنچه بر شما حرام شده است، می توانید با دادن کابین از زنها متمتع شوید بدون اینکه مرتکب زنا شده باشید. به شرط اینکه در این متمتع مزد یا اجر آنها را بر تراضی طرفین بپردازید» و مبتنی بر همین آیه است که متعه [Motae] یا ازدواج موقت در شریعت اسلامی مباح شد. ولی علماء سنی آن را جایز نمی دانند زیرا معتقدند جمله «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ...» [پس آنچه را متعه کردید از ایشان، پس بدهید به ایشان مهرهاشان را...]<sup>69</sup> هنگام فتح مکه نازل شده است و مدت آن سه روز معین شده بود و پس از آن ملغی گردید و دلیل آن را هم این می آورند که کلمه «أُجُورَهُنَّ»، [یعنی] مزد آنها، در این آیه ذکر شده است نه صداق یا مهر. اما شیعه این نوع ازدواج را مباح دانسته اند.

در این باب آیه دیگری هست که آوردن آن ما را به وضع اجتماعی این زمان و بر اینکه امور مالی تا چه حد در روابط مرد و زن ملاحظه شده است، واقف می کند:

«إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ... فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ... وَأَتَوْهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَا تَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا...»<sup>70</sup>.

می فرماید: اگر زنی مسلمان شد و مهاجرت کرد، دیگر شوهرش بر او حقی ندارد و اگر مطالبه کرد زن خود را، زنش را به او ندهید بلکه خرجی را که درباره آن زن کرده است به او بدهید. همچنین اگر زن شما بر شرک خود باقی مانده می خواهد سوی مشرکین برگردد، اصراری در نگاهداری او نکنید (مبادا ستون پنجم شود) ولی در عوض آنچه خرج او کرده اید از او مطالبه کنید.

در سوره بقره آیاتی هست که عدالت و فکر انسانی پیغمبر را نشان می دهد و اعراب را از بدرفتاری با زن نهی می کند. مانند آیه ۲۳۱:

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ».

[یعنی] اگر زن خود را طلاق دادید و سرآمدن عده نزدیک شد، رجوع و عدم رجوع باید موافق اصل عدل و انسانیت باشد نه اینکه رجوع کنید یا اینکه فدیة دهید یا ایام حبس و عدم آزادی او را طولانی کنید.

همچنین در آیه ۲۳۲ امر می فرماید که اگر مردی زنش را طلاق داد و عده او منقضی شد اما خواست با شوهر خود دوباره ازدواج کند، ممانعت نکنید<sup>71</sup>. این آیه درباره شدت و خشونت معقل بن یسار که نمی خواست خواهر مطلقه اش با شوهر خود دوباره ازدواج کند، نازل شده است.

در همین سوره به مطلبی برمی خوریم که هرچند از موضوع خارج است ولی چون طرفه [شگفت آور] و بدیع [تازه و نو] و حاکی از اوضاع اجتماعی عصر پیغمبر است و نشان می دهد که در چه نوع موضوعهایی به پیغمبر مراجعه می کردند، اشاره بدان خوب و عبرت انگیز است.

67 آیه ۳۵ سوره نساء

68 [معنی آیه چنین است: و زنان شوهردار، مگر زنی که مالک آن شده اید]

69 [سوره نساء آیه ۲۳]

70 سوره ممتحنه آیه ۱۰

71 و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ينكحن ازواجهن اذا فرضاوا... الخ [سوره بقره آیه ۲۳۲]

در آیه ۲۲۲ سوره بقره حکم نزدیک به زن است در ایام قاعدگی تا حالت طهر [پاک شدن زن از حیض] فرا رسد. پس از آن این عبارت آمده است: «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» که اجازه فرماید پس از طهر نزد زنان خود بروند از آن سویی که خداوند امر فرموده است. یعنی بر حسب تفسیر جلالین، از همان سویی که به واسطه حیض از رفتن بدان سو منع شده بودید. اما پس از این، آیه ۲۲۳ می آید که بکلی چیز تازه و تقریباً مشعر مفهومی مخالف مفهوم قبلی است. می فرماید:

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ».

یعنی زنان شما کشت شمایند و در هر جای کشت خود می توانید وارد شوید.

جلالین در تفسیر جمله «انئى شئتم» [یعنی] «به هر سوی مزرعه» می نویسد: «مَنْ قِيَامٌ وَفُؤُودٌ وَاضْطِجَاعٌ وَاقْبَالٌ وَادْبَارٌ». یعنی نشسته، ایستاده [و] خوابیده [و] از پیش [قبل] و از پس [دبر].

پس از آن می نویسد این آیه در ردّ عقیده جهودان نازل شده است که می گفتند اگر از پشت به پیش زن روی آورند، بچه او چپ خواهد شد.

سیوطی معتقد است که آیه ۲۲۳ [که] صریحاً می فرماید نزد زنان خود از آن سویی روی آورید که خداوند امر فرموده است، بنا بر اعتراض عمر و جمعی از صحابه نسخ شده است زیرا اهل کتاب پهلوی زنان خود می خوابیدند و طبعاً انصار که اهل مدینه بودند این روش را که با حجب و مستوری زن مناسبتر بود، پذیرفته بودند. اما مهاجران بنا به عادت قریش و اهل مکه، زن را به انواع مختلفه دستمالی کرده و از هر طرف او را می غلتانیدند و لذتی می بردند از اینکه آنها را بر پشت بیفکنند و دمر ببندارند و یا با پس و پیش او، هر دو، سر و کار داشته باشند.

یکی از مهاجران زنی از انصار را برده بود و می خواست با وی چنان کند. زن تن در نداده و گفت ما به یک پهلو می خوابیم. خبر به حضرت رسول رسید و بدین جهت این آیه نازل شد که «زن مال مرد است و هرگونه دلخواه اوست می تواند با او برآید».

احمد بن حنبل و ترمذی از ابن عباس نقل می کنند که عمر بامدادی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله هلکت. [یعنی] ای پیغمبر خدا از دست رفتم. پیغمبر فرمود ما اهلکت یا عمر؟ [چگونه هلاک شدی یا عمر؟] عرض کرد رحلی اللیلة فلم یرد علیه شیئاً. [یعنی] کاری خواستم انجام دهم و نشد. آن وقت این آیه نازل شد و معنی «انئى شئتم» این است: «مقبلات، مدبرات و مستلقیات [به پشت خوابیده] یعنی از جلو، از عقب طاقباز و دمر».

در آیات عدیده قرآن و تعالیم اسلامی به خوبی وضع ناهنجار زن در جامعه عرب و رفتار غیرانسانی مردان با زنان روشن می شود. مثل آیه ۳۵ سوره نور که پیغمبر حکم می فرماید مردان زنهای مملوک خود را برای سود دنیایی به زنا مجبور نکنند:

«لَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

می گویند این آیه درباره عبدالله بن ابی نازل شده است و از ظواهر بر می آید که عبدالله بن ابی در این عمل زشت منحصر بفرد نبوده و نوعی کسب بوده است که شخصی بردگان خود را به کار زنا و ادارد تا وجه آن را دریافت کند. پس از فتح مکه، عده زیادی از زنهای مکه برای بیعت و اسلام آوردن به حضور پیغمبر رسیدند و آیه [۱۳] سوره ممتحنه در شرط پذیرفتن اسلام آنان نازل شده است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِفْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ قَبًا يَعْنَهُ...».

این شرطها که برای پذیرفتن اسلام آنها عنوان شده، جالب توجه است:

انبازی [شریکی] برای خدا نشناسند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، اولاد خود را نکشند، کودک نامشروع خود را به ریش شوهر خود نبندند، تعالیم نیک تو را به کار بسته عادت ناپسند نوحه خوانی، چاک زدن گریبان، بریدن موی و خراشیدن روی را رها کنند. در این صورت اسلام آنها را بپذیر.

می گویند هنگام بیان این شروط، هند زن ابوسفیان و مادر معاویه در اینکه زنها زنا نکنند گفت: «زنان شریف و آزاده هرگز کرد چنین کاری نمی کردند» و عمر که حاضر بود، خنده سر داد.

یکی از عادات زشت که تعالیم اسلام آن را منع کرده است، کشتن مولود دختر است که در قرآن صریحاً آمده است: «بأی ذنب قتلت» و این از این باب بود که اعراب دختر را مایه ننگ دانسته خواهان پسر بودند و بدان مباحات می کردند و از فرط نادانی هیچ نمی اندیشیدند که اگر امر چنین می شد و دختری به دنیا نمی آمد، نسل بشر منقرض می شد. در آیه های ۵۸ و ۵۹ سوره نحل این خوی نکوهیده به خوبی توصیف شده است:

«وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ».

[یعنی] هنگامی که به یکی از آنان خبر می‌دادند که زانش دختری زائیده است از فرط خشم سیاه می‌شد، از شدت اندوه از کسان خود کناره می‌گرفت تا دچار سرزنش و شماتت نشود، و در اندیشه می‌رفت که آیا داشتن دختر را تحمل کند یا طفل معصوم را خاک کند.

# زن و پیغمبر

گولد زیهر معتقد است در هیچیک از ادبیات دینی نظیر این وضوح و روشنی، آنهم نسبت به جزئیات حیات پیامبر اسلام دیده نمی شود. این تحلیل و توصیفی که از زندگانی خصوصی وی ضمن احادیث و سیره ها صورت گرفته است، نسبت به هیچیک از مؤسسان دینان دیگر روی نداده است. این بیان ستایش آمیز در یکی از فصول کتاب گرانقدر او «عقیده و شریعت در اسلام» به مناسبت رغبت روز افزون رسول اکرم به زن آمده و آن را حقیقتی تاریخی می نامد که به اسناد موثق تکیه دارد. راست است نوح و ابراهیم سر جای خود، ما از زندگانی موسی و عیسی که در گرد و غبار افسانه های مبالغه آمیز قومی و تعصب های نژادی و دینی ناپدید شده اند. چیزی نمی دانیم ولی برای زندگانی محمد صدها آیه و حدیث معتبر و سیره هایی نزدیک به زمان رحلت او و همچنین روایاتی که هنوز تعصبها آن را مسخ و تباہ نساخته است در دست داریم، مهمتر از همه قرآن است که از خلال آیات و شأن نزولی که مفسران برای آنها بیان می کنند بسی از وقایع و حوادث زمان به دست می آید چنانکه در همین موضوع مورد بحث آیات عدیده ای هست و جمله مفسران شأن نزول آیه ۵۸ سوره نساء را خرده گیری جهودان بر رغبت رسول اکرم به زن و طعن آنان که محمد جز زن گرفتن کاری ندارد، دانسته اند:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».

[یعنی] آنها (یهودان) بر فضل و عنایت پروردگار محمد رشک می برند (یعنی بر مقام نبوت و کثرت زنان) و می گویند اگر او پیغمبر بود اینقدر به زنان روی نمی آورد. ما به خاندان ابراهیم هم کتاب و حکمت عطا فرمودیم و هم کشوری بزرگ.

معلوم است در این آیه اشاره به داود است که می گویند ۹۹ زن داشت و سلیمان هزار زن آزاد و بنده در حرم نگاهداری می کرد و این امر از مرتبه پیامبری آنان نکاسته است.

البته خود این مطالب مثل سایر افسانه های ملوک بنی اسرائیل آلوده به اغراق و مزین به افسانه است. خرده گیران فرنگی این رغبت مفرط به زن را شایسته مقام روحانیت مردی که زهد و قناعت را توصیه می کند ندانسته و حتی آنان اندازه توجهی که در شریعت اسلامی به اصلاح شئون و حقوق زن است ناشی از میل شخصی محمد به زن گفته اند.

اگر قضیه هرا صرفاً با منطق عقلی نه عاطفی بسنجیم، ارزش ایراد آنان کاهش می گیرد. محمد بشر است و بشر از نقطه های ضعف خالی نیست. تمایل جنسی جزء غرایز آدمیست و بیش و کم هنگامی می تواند موضوع بحث قرار گیرد که تأثیری در افکار و یا کردار یک شخص نسبت به دیگران داشته باشد. به عبارت روشنتر، خصلت شخص هنگامی نکوهیده است که زیانبخش به حال اجتماع باشد، ورنه در زندگانی شخصی و خصوصی، خوبی یا بدی و نقطه قوت یا ضعف نباید مورد بحث و ملاحظه قرار گیرد.

از فکر سقراط بر آتن نور می ریخت و از آتن به تمام یونان و از یونان به جامعه انسانی. اگر سقراط در زندگانی شخصی خود تمایل خاصی داشته باشد که بر دیگران زیانی وارد نکرده است، نباید موضوع بحث قرار گیرد. در هیتلر غریزه جنسی یا نبود، یا سرکش نبود، و از این حیث می توان او را پاکیزه گفت. ولی در عوض افکار شومی داشت که دنیا را به خون و آتش افکند.

حضرت رسول خود را بشری می خواند که به بندگی خدا گردن نهاده و می خواهد خود را از پلیدی ستایش اصنام نجات دهد. تمایل او به زن و تعدد زوجات وی نه آسیبی به اصول دعوت او رسانید و نه زیانی به حقوق دیگران. بر اعمال و افکار مردان بزرگ اجتماع از این زاویه باید نگریست و آنها را از لحاظ مصلحت جامعه و خیر انسانیت قضاوت کرد. از این لحاظ سلب حق آزادی فکر و عقیده از دیگران و مخیر ساختن آنان بین مسلمان شدن و جزیه دادن، آنهم با خواری و زبونی، بیشتر قابل بحث است.

از سوی دیگر، مسلمانان نیز به گونه ای دیگر راه غلط رفته و برای تجلیل از پیشوای بزرگ اسلام چیزهایی گفته و نوشته اند که مابین مصرحات قرآن و روایات مسلم صدر اسلام است. حتی مرد فاضلی که در عصر ماه در زندگانی

حضرت محمد کتابی فراهم کرده و خواسته است<sup>72</sup> با دیدی روشن و متناسب افکار قرن بیستم قضیه را زیر و بالا کند، از این خرده گیری اروپاییان برآشفته و طی فصلی در مقام دفاع از حضرت رسول برآمده و بکلی منکر تمایل آن حضرت به زن شده است، از جمله می نویسد:

«محمد ۲۸ سال با خدیجه بسر برد و هوس گرفتن زن دیگر نکرد... این امر طبیعی است و جز این نمی تواند باشد. خدیجه توانگر و مشخص جوان فقیر ولی جدی و درستکاری را که در خدمتش بوده است به شوهری برمی گزیند و داماد را به خانه می آورد. چون ذاتاً یا بر حسب مقتضیات زندگی از هوس و عادات جلف جوانان قریش برکنار است، خدیجه پخته و جا افتاده از شوهر پانزده سال جوانتر از خود مراقبت و پرستاری می کند. با ثروت خود موجبات رفاه او را فراهم می سازد تا محنت دوران کودکی و طفیلی بودن در خانه عمو را فراموش کند.

این نعمت و آسودگی خانه خدیجه به وی مجال می دهد تا به تعقیب اندیشه های ده دوازده ساله خود بپردازد. یقین است که خدیجه با تصورات و افکار پرهیزکارانه وی روی موافقت نشان داده است زیرا دختر عموی ورقه بن نوفل است و طبعاً تمایلی به حنفیان دارد. به همین دلیل در مبدأ بعثت رویای او را صادق و نشانه وحی الهی می داند و خود نخستین کسی است که به محمد ایمان می آورد. از اینها گذشته، خدیجه مادر چهار دختر او زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه است<sup>73</sup>

با وجود این اوضاع و احوال محمد چگونه می توانست با وجود خدیجه زن دیگر بگیرد؟ به همین دلیل پس از وفات خدیجه بی درنگ عایشه را خواستگاری کرد و چون عایشه هنوز خردسال بود و بیش از هفت سال نداشت، سوده بیوه سکران بن عمره را به زنی گرفت.»

محمد حسین هیکل در این باب مطلبی می نویسد و گویی می خواهد حضرت محمد را از رغبت به زن تبرئه کند. او می گوید: «سوده جمالی و مالی نداشت. ازدواج با وی نوعی اقدام به امر خیر و نوازش زن بی سرپرست یکی از مهاجران حبشه بوده است.»

آیا بهتر نبود بنویسد برای خانه داری و سرپرستی از چهار دختر جوان خود زن جاافتاده ای چون سوده مناسب بود؟ ولی در این صورت ممکن است به وی اعتراض شود که محمد نخست به عایشه روی آورد و چون او طفل بود و ازدواج آن دو به دو سال بعد موکول شده بود، سوده را گرفت زیرا نمی توانست بدون زن زندگی کند و این هم عیب نیست. یک علت دیگر این بود که زن دیگری در دسترس ازدواج نبود. زیرا قریش به محمد زن نمی دادند و شاید میان مسلمانان آن تاریخ دختری و زنی مناسب ازدواج محمد وجود نداشته از این رو به سوده اکتفا کرد. آنهم تا مدت کمی پس از فوت خدیجه که در مکه بسر برد. اما پس از هجرت به مدینه، مخصوصاً پس از حصول امکانات، این رغبت مفرط رسول اکرم به زن خوب دیده می شود و قابل انکار نیست. کافی است به تعداد زنان وی نظری اجمالی و فهرست وار بیفکنیم:

۱- حضرت خدیجه دختر خویلد، بانوی متشخص و متمکنی که سومین شوهر او حضرت محمد بود و از محمد چهار دختر و دو پسر به نام قاسم و طاهر که زنده نماندند زایید.

۲- سوده دختر زمعه و بیوه سکران بن عمرو که از مسلمانان حبشه بود و همانجا وفات کرد و به عقیده محمد حسین هیکل پیغمبر سوده را از راه ترحم و برای اینکه بیوه مسلمانی تک و تنها نباشد گرفت.

۳- عایشه دختر ابوبکر صدیق است که در هفت سالگی نامزد شد و در نه سالگی با تفاوت بیش از چهل سال سن<sup>74</sup> به زوجیت پیغمبر درآمد و هنگام رحلت حضرت شانزده یا هفده سال داشت و بیش از زنان دیگر مورد علاقه بود. عایشه از جمله حفصه [حافظین] قرآن و از منابع مهم حدیث و سنت به شمار می رود و پس از قتل عثمان بر ضد خلافت علی بن ابیطالب قیام کرد و جنگ جمل را به راه انداخت.

۴- ام سلمه [دختر بنی امیه که بیوه یک مرد مسلمان بود که در جنگ احد زخم مهلکی برداشت و مرد].

۵- حفصه دختر عمر بن الخطاب است که پس از بیوه گی به حرمسرای پیغمبر ملحق شد و می توان این ازدواج را از ازدواجهای سیاسی و مصلحتی به شمار آورد.

۶- زینب دختر جحش. [او قبلاً] زن زید بن الحارثه پسر خوانده پیغمبر بود که می توان ازدواج پیغمبر را با وی جزء داستانهای عشقی پیغمبر درآورد و منظومه زید و زینب درباره آن سروده شده است و از حیث لطف و عنایت و محبتی که حضرت رسول نسبت به وی داشت، او را رقیب عایشه دانست.

۷- جویریة دختر حارث بن ابوضرار رییس قبیله بنی مصطلق و زن مسافع بن صفوان که زن با فضل و کمالی بود و در سال ششم هجری جزو غنائیم و اسرای بنی مصطلق نصیب یکی از مسلمانها شد. مالک او از او فدیة می

<sup>72</sup> این شخص محمد حسین هیکل از فضلا و سیاسیون مصر است که مدتی رییس مجلس سنای آنجا بود. کتابی به نام «حیات محمد» نوشته است که توسط ابوالقاسم پاینده به فارسی در آمده است. علی دشتی

<sup>73</sup> زینب زن ابوالعاص، خواهرزاده خدیجه و رقیه و ام کلثوم زن عتبّه و عتیبه فرزندان ابولهب شدند. بعد از آغاز دعوت اسلام، ابولهب به فرزندان خود امر کرد دختران محمد را طلاق دهند و عثمان یکی از آنها را بعد از دیگری به زنی گرفت و حضرت فاطمه زن علی ابن ابیطالب است. علی دشتی

<sup>74</sup> [رسول الله ۵۳ ساله بود که با عایشه ۹ ساله نکاح کرد. وی تنها زن باکره و بقیه ثیبه Sayyebه یعنی بیوه و نادوشیزه بودند. عایشه در سال ۵۷ هجری وفات کرد و در بقیع به خاک سپرده شد]

خواست که به نظر جویریة گزاف می آمد و از اداء آن عاجز بود. از این رو به در خانه پیغمبر رفت که شفاعت فرموده مبلغ فدیة را پایین آورد. عایشه می گوید: جویریة زیبا و جذّاب بود. هر کس او را می دید، شیفته او می شد. هنگامی که او را بر در حجره خویش یافتم، احساس ناراحتی کردم زیرا یقین داشتم چشم پیغمبر که به او افتد مفتون وی می شود. همینطور هم شد. پس از رسیدن به حضور پیغمبر و بیان حاجت خود، حضرت فرمود من کار بهتری برایت انجام می دهم. فدیة تو را خودم خواهم داد و تو را به زنی می گیرم. جویریة شادمانه پذیرفت و پس از اینکه پیغمبر با وی همخوابه شد، بسیاری از اسیران بنی مصطلق به ملاحظه اینکه پیغمبر داماد آنها شده است از طرف مسلمانان آزاد شدند. «گمان نمی کنم هیچ زنی برای کسانش اینقدر حامل خیر و برکت شده باشد» [گفته عایشه است].

۸- امّ حبیبه خواهر ابوسفیان<sup>75</sup> و بیوه عبدالله بن جحش که در حبشه مرده بود.

۹- صفیة دختر حی بن اخطب [یهودی] و زن کنانه بن ربیع که از رؤسای خیبر بود. پیغمبر از میان اسیران صفیة را انتخاب کرد و در شب همان روزی که از خیبر به مدینه مراجعت می فرمود با وی همخوابه شد.

۱۰- میمونه دختر حارث الهلالیه خواهر زن ابوسفیان و عباس بن عبدالمطلب و خاله خالد بن ولید. می گویند پس از این وصلت، خالد اسلام آورد و به اردوگاه مسلمین آمد و پیغمبر به او چند اسب داد.

۱۱- فاطمه دختر سربح.

۱۲- هند دختر یزید.

۱۳- اسماء دختر سیاء.

۱۴- زینب دختر یزید.

۱۵- هبله دختر قیس و خواهر اشعث.

۱۶- اسماء دختر نعمان.

۱۷- فاطمه دختر ضحاک<sup>76</sup>.

۱۸- ماریه قبطیه که از مصر برای حضرت هدیه فرستاده بودند و ابراهیم که در دوران طفولیت درگذشت، از او متولد شده است.

۱۹- ریحانه که مانند ماریه قبطیه برده و مشمول اصطلاح قرآنی «ما ملکت ایمانکم»<sup>77</sup> بوده است و همخوابگی با آنها هیچگونه مراسم و تشریفات را ایجاب نمی کرده است. ریحانه جزء اسرای بنی قریظه و سهم پیغمبر بود. اما نه اسلام آورد و نه حاضر شد زن عقدی محمد گردد و ترجیح داد به حال بردگی در خانه وی بماند.

۲۰- امّ شریک دوسیه. و او یکی از چهار زنی است که خویشان را به پیغمبر بخشیده بودند، چه غیر از زنان عقدی که از دواج با آنان مستلزم تشریفات چون مهر، حضور گواه و رضایت ولی است و غیر از بردگان که در صورت داشتن شوهر کافر یا مشرک بر مسلمانان حلال هستند. در حرمسرای پیغمبر طبقه دیگری نیز از زنان وجود داشت و آنان زنانی بودند که خویشان را به پیغمبر هبه [بخشیدن] می کردند. او [امّ شریک دوسیه] نیز خود را به پیغمبر هبه کرده بود. (سه [زن] دیگر میمونه، زینب و خوله اند).

هبه کردن خویشان به پیغمبر، عایشه را آشفته ساخت زیرا امّ شریک زیبا بود و حضرت بی درنگ این تقدیمی را پذیرفته بود. می گویند [عایشه] از فرط غیظ و رشک گفته است: «نمی دانم زنی که خویشان را به مردی تقدیم کند چه ارزشی دارد؟» و از این رو قسمت اخیر آیه ۵۰ سوره احزاب نازل شد که تأیید و تصویب عمل امّ شریک و قبول پیغمبر است از طرف حضرت حق. قسمت اخیر آیه ۵۰ چنین است:

«وَأَمْرًا مِّنَ الْمُؤْمِنَاتِ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَكْفِفَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ».

[یعنی] هرگاه زنی مؤمنه خویشان را به پیغمبر [بخشد، پیغمبر] اگر بخواهد می تواند او را به نکاح خود درآورد و این امتیاز مخصوص پیغمبر است نه مؤمنین.

عایشه چون چنین دید گستاخانه به حضرت گفت: «انی اری ربک یسارع فی هواک». یعنی می بینم خدایت به انجام خواهشهای نفسانی تو می شتابد.

در روایت معتبر دیگر به نقل شیخین از عایشه، مشاجره میان پیغمبر و عایشه به صورت دیگر آمده است. بنا بر این روایت هنگامی که آیه ۵۰ نازل شد و عایشه از آن آگاه گردید و تازه قضیه امّ شریک روی داده بود، از فرط غیظ گفت: زنهایی که خویشان را به مردی عرضه می کنند، چه ارزشی دارند؟ آنوقت برای تنبیه او آیه ۵۱ سوره احزاب نازل شد و پس از این آیه ۵۱ بود که عایشه آن جمله گستاخانه را گفته است که: «خدایت خوب به انجام آرزوهایت می شتابد».

آیه ۵۰ سوره احزاب که تکلیف پیغمبر را عموماً درباره زنان معین می کند چنین است:

<sup>75</sup> [ام حبیبه خواهر ابوسفیان نبود بلکه دختر ابوسفیان و خواهر معاویه اولین خلیفه اموی بود]

<sup>76</sup> پیغمبر با دو زن اخیر [اسماء و فاطمه] ازدواج کرده لیکن همبستر نشده است. علی دشتی

<sup>77</sup> [سوره ۴ آیه ۲۸]

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَعْلَمَنَّكَ أَنَّكَ لَتَأْتِيَنَّكَ نِسَاءٌ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِلَّيْلِ يَكُونُ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا».

[یعنی] ای پیغمبر، ما بر تو حلال کردیم زنانی را که مزد آنها را پرداخته ای همچنین جاریه هایی که از غنیمت به دست آورده ای و دختران عمو، دختران عمه، دختران دایی و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کرده اند، همچنین زن مؤمنه ای که خویشتن را به پیغمبر بخشیده است. می توانی او را به عقد خود درآوری و این امتیاز از آن توست، مربوط به سایر مؤمنین که تکلیفشان را معین کرده ایم، یعنی حق داشتن چهار زن و همبستری با جواری خود نیست، این حکم برای این است که بر تو حرجی نباشد (از حیث زن در مضیقه نباشی) و خداوند رحیم و بخشنده است.

اعتراض عایشه به قسمت اخیر این آیه است و برای تأیید وی آیه ۵۱ سوره احزاب نازل شد که [نه تنها] حدود اختیارات پیغمبر را درباره زنان خود معین می کند، بلکه آزادی مطلق به وی می دهد و زنان وی را از هرگونه ادعا و تقاضایی محروم می کند. آیه ۵۱ سوره احزاب چنین است:

«تُرْجَى مِنْ نِسَاءٍ مِنْهُنَّ وَ تُؤَى إِلَيْكَ مِنْ نِسَاءٍ وَ مَنْ ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَءَ عَيْنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا».

که خلاصه چنین معنی می دهد:

لازم نیست در همبستر شدن با زنهای خود نوبت را مراعات کنی. هر کدام را خواستی نزد خود بخوان و هر یک را خواستی کنار بگذار، بر تو ایرادی نیست آزادی و اختیار مطلق در ترک آنها داری و برای آنها نیز این ترتیب بهتر است. خداوند به حقیقت آرزوهای شما واقف است.

در «کشاف» شأن نزول آیه چنین بیان شده است که زنان پیغمبر با یکدیگر رقابت می کردند و از پیغمبر نفقه بیشتری مطالبه می کردند.<sup>78</sup> بنا بر روایت عایشه، حضرت یک ماه معاشرت با آنها را ترک کرد و این آیه نازل شد و دست پیغمبر را در رفتار با زنانش باز گذاشت. زنها نگران شدند و به حضرت رسول گفتند از وجود خود و مال خود هر قدر که می خواهی به ما بده. یعنی اختیار مطلق با توست و به دلخواه خود رفتار کن.

زمخشری بطور تفصیل آیه ۵۱ را شرح می دهد که خلاصه آن چنین است: «پیغمبر در روی آوردن به هر یک از زنان خود و روی گردانیدن از هر یک از آنها مختار است و در طلاق و ترک آنها آزاد است» و اضافه می کند: «پیغمبر در ازدواج با هر یک از زنان امتش مختار و آزاد است و از حضرت حسن بن علی نقل می کنند که اگر پیغمبر از زنی خواستگاری می کرد، دیگر کسی حق نداشت به آن زن روی آورد مگر اینکه پیغمبر صرف نظر می کرد».

باز زمخشری در این باب می گوید: «در آن تاریخ پیغمبر ۹ زن داشت که نسبت به پنج تن از آنها به مفاد «ترجی من تشأ» رعایت نوبت نکرده و سهم آنها را به تأخیر می انداخت و آنها عبارت بودند از سوده، جویریة، صفیه، میمونه و ام حبیبه و چهار نفری که مورد لطف بودند و منظمآ آنها را به سوی خود می خواند عبارت بودند از عایشه، حفصه، ام سلمه و زینب».

باز عایشه در این باب می گوید: کمتر روزی بود که پیغمبر به همه ما سر نزند ولی مباشرت مخصوص کسی بود که نوبت او بود و آن شب را نزد او بسر می برد و چون سوده دختر زمعه می ترسید پیغمبر او را طلاق دهد به حضرت گفت نوبت مرا مراعات مکن من توقع همبستری با تو را ندارم و شب خود را به عایشه می دهم ولی مرا طلاق مده زیرا می خواهم روز حشر جزء زنان تو محسوب بشوم.

نکته مهم، قسمت آخر آیه ۵۱ [سوره] احزاب است که با آنکه همه اختیارات و آزادی عمل به پیغمبر تفویض شده است و زنان وی هیچگونه تقاضا و حق بازخواستی ندارند و هرگونه توقع آنها انحراف از امر و اراده خداوند فرض شده است، در آخر آیه می فرماید: «ذلک ادنی... الخ. [یعنی] این ترتیب برای آنها نیز بهتر است زیرا رقابت از میان آنها برمی خیزد و پیوسته خشنود و راضی خواهند بود. شاید برای مستهلک کردن اثر این ضربه ای که بر شخصیت زنها وارد شده و برای آرام ساختن جریحه ای که به عزت نفس آنها رسیده است آیه ۵۲ نازل گردید، چه در حقیقت آن را می توان نوعی تلافی و تسلیت و ایجاد خشنودی شمرد:

«لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا».

<sup>78</sup> این قضیه بعد از قتل عام بنی قریظه بوده است که غنایم فراوانی به دست مسلمین افتاد و طبعاً خمس غنایم به حضرت رسول تعلق داشت و این امر زنان پیغمبر را به مطالبه نفقه بیشتری برانگیخت. علی دشتی

[یعنی] از این پس زنها بر تو حلال نیستند (اجازه نداری به زنان دیگر توجه کنی) همچنین دیگر حق نداری به جای اینها به زنان دیگر روی آوری هرچند زیباییشان تو را خیره و مفتون کند مگر بردگان که (خواه به خریداری، خواه به اسارت) از آن تو شده باشند<sup>79</sup>.

در همین باب باز جای حرف هست زیرا حدیثی از عایشه وجود دارد که تمام محدثین به صحت آن رأی داده اند و آن اینست که حضرت پیغمبر وفات نکرد مگر اینکه تمام زنها بر وی حلال بود. زمخشری معتقد است این حدیث دلیل بر آنست که آیه ۵۲ سوره احزاب از راه سنت و یا به دلیل آیه «احلنا لک النساء» که قبل از آن نازل شده، نسخ شده است. در حالیکه آیه بعدی بایستی ناسخ باشد ولی در اینجا ناسخ، آیه قبلی است و این قسمت اخیر، رأی سیوطی است در «انتقان».

از مجموعه آیات متعدد سوره احزاب این نتیجه شگفت انگیز به دست می آید که دایره امتیازات پیغمبر در باب زن وسیع است:

بیش از چهار زن می تواند داشته باشد. اقریبایی که مهاجرت کرده اند بر وی حلال هستند. هر زن مؤمنه ای که خویشتن را بدو عرضه کند بدون مهر و شهود می تواند به همخوابگی با خود بپذیرد. از رعایت عدالت و شناختن حق تساوی میان زنان خود معاف است. نوبت هر یک از آنها را می تواند به تأخیر اندازد و حتی وی را ترک کند. هر زنی را خواست و خواستگاری کرد بر سایر مؤمنان حرام است. پس از مرگ او کسی حق ندارد با یکی از زنان او ازدواج کند (آیات ۵۳ و ۵۵ سوره احزاب). و از همه اینها گذشته، زنان پیغمبر حق تقاضای نفقه بیشتر ندارند. در مقابل این امتیازات و اختیارات و آزادی عمل رسول الله، زنانش تکلیف و محدودیتهایی دارند: آنها مثل سایر زنان نیستند. نمی بایست بر مردم ظاهر شوند و باید از پشت پرده با مردان سخن گویند. از زینتهای متداول دوران جاهلیت چشم پوشند. به نفقه ای که به آنها داده می شود قانع باشند و از عدم مراعات نوبه خود دلتنگ نشوند.

در آخر آیه ۵۳ سوره احزاب صریحاً می فرماید:

«وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تُتَّكَبَرُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا».

[یعنی] روا نیست بر شما که پیغمبر را آزار دهید و پس از او با یکی از همسران وی ازدواج کنید.

در تلمود عین این حکم راجع به زنان شاهان یهود آمده است.

ابن عباس می گوید: «شخصی پیش یکی از همسران حضرت آمد و حضرت به وی فرمود از این پس نباید چنین کاری از تو سر زند. مرد گفت: این زن، دختر عموی من است، نه از من عملی ناروا سر زد و نه از وی. پیغمبر فرمود: این را می دانم ولی کسی از خداوند غیورتر و از من غیورتر نیست. مرد دمغ شد و از آنجا رفت و قرقرکنان می گفت: «مرا از سخن گفتن با دختر عمویم منع می کند، پس از مرگش با وی ازدواج خواهم کرد». و آیه ۵۳ سوره احزاب بدین مناسبت نازل شده است.

چیزی که باید در این باب افزود این است که هیچوقت تمامی این بیست زن در حرمسرای پیغمبر نبوده اند و دو نفر از آنها ظاهرأ و اسماً جزء ازواج نبی آمده اند و پیغمبر با آنها همبستر نشده است. بعضی از آنها چون حضرت خدیجه و زینب دختر خزیمه و ریحانه درگذشتند بطوریکه هنگام رحلت نه زن بیشتر در خانه او نبود و میان آنها نیز دو دستگی و رقابت بود. در یک سمت عایشه، حفصه، سوده و صفیه قرار داشتند و در سوی دیگر زینب بنت جحش و ام سلمه و دیگر زوجات.

پاره از از زوجات پیغمبر در تاریخ و ادب اسلام ماجرای دارند. از آن جمله است حدیث افک یعنی اتهام عایشه با صفوان بن المعطل. در سال سوم هجری پس از غزوه بنی مصطلق ما بین نوکر عمر و یکی از مردمان خزرج نزاعی در گرفت. عبدالله بن ابی که از منافقان معروف مدینه بود و در تاریخ صدر اسلام عنوان خاصی دارد، از این قضیه برآشفته و به کسان خود گفت: «این بلایی است که خود ما بر سر خودمان آوردیم (یعنی قبول کردن هجرت و پذیرفتن مهاجران قریش را). و این مثل درباره ما صادق است که وقتی سگ خود را سیر کردی، به خودت حمله می کند. برگردیم به یثرب تا با اکثریت عزیزان، اقلیت خوار را بیرون ریزیم».

این سخن به گوش حضرت محمد رسید و در مراجعت به مدینه شتاب کرد تا عبدالله بن ابی را از تحریک و دسیسه باز دارد. این راهپیمایی متواصل بود و حضرت در منازل میان راه حتی به منظور استراحت کمتر توقف می کرد. در این سفر، عایشه که به حکم قرعه همراه پیغمبر بود، در اثنای مراجعت و به هنگام توقف مختصری در یکی از منازل برای قضای حاجت بیرون رفت و ضمناً چیزی را گم کرد که جستجوی آن، وی را از کاروان عقب انداخت و شتری که هودج وی را حمل می کرد با سایر شتران به راه افتاده بود.

عایشه در صحرا تنها ماند تا صفوان بن المعطل که در مؤخره قافله حرکت می کرد به این منظور که هرگاه از کسی چیزی افتاده باشد بیابد و بیاورد، به وی رسید و بر شتر خود سوارش کرده به مدینه آورد و این امری نبود که مخفی بماند. مخصوصاً که حمینه خواهر زینب بنت جحش از این موضوع مطلع شد و با رقابتی که میان عایشه و زینب

بود، موضوعی برای جرح عایشه به دست آورد و او را به رابطه با صفوان متهم کرد. حسان بن ثابت شاعر معروف و مسطح بن اثاثه با وی همزبان شدند. عبدالله بن ابی که نفاق و کینه توزی وی با پیغمبر مسلم بود نیز بیکار ننشست و خبر را در شهر منتشر ساخت.

ظاهراً اوضاع و احوال چندان مساعد برائت و بیگناهی عایشه نبود. زنی به زیبایی و جوانی عایشه درست پس از رفتن به همین غزوه [شبیخون] رقیبی چون زینب بنت جحش پیدا کرده است که شوهر بزرگوارش آیات عدیده برای دست یافتن بدو نازل کرده است. [پیغمبر] در همین غزوه و پس از پیروزی بر بنی مصطلق، جویریہ دختر حارث بن ابوضرار و زن مسافع بن صفوان را بدان طرزى که اشاره شد با دادن چهار صد درهم از مالک او خریده و به همسری خود در آورده است. به عبارت واضحتر، حضرت دو هوی زیبا در اندک مدتی بر سر او آورده است. پس طبعاً ممکن است روح لطیف زنانه او جریحه دار شده و از راه انتقامجویی چنین انحرافی از وی سر زده باشد یا لاقلاً چنین صحنه ای برای تنبیه و مجازات شوهر خود درست کرده باشد زیرا چگونه ممکن است کاروانی کوچ کند و هودج عایشه را بر شتر بگذارند و متوجه نشوند که هودج خالیست؟

چرا خود محمد با آن همه علاقه ای که به او داشت قبل از رحیل از حال او استفسار نکرده است؟ چگونه ممکن است صدها مجاهد به حرکت آمده باشند و عایشه خبردار نشده باشد و خود را به کاروان نرسانده و آنقدر در بیابان مانده باشد تا صفوان بدو برسد؟ در صورتی که صفوان هر قدر هم در مؤخر کاروان حرکت کند، بایستی هنگام استراحت و آترق به کاروان رسیده باشد و چندان منطبق با واقعیت نیست که مدتها پس از حرکت کاروان به محل کاروان رسیده، عایشه را تک و تنها دیده باشد. همه این ظواهر، عقب ماندن عایشه را یک امر عمدی و یک تبانی با صفوان نشان می دهد. همان بامدادی که صفوان عایشه را بر ترک داشت و وارد مدینه شد، این بدگمانی و بدزبانی جان گرفت و در اندک مدتی در شهر پیچید. چگونه ممکن است خبری بدین اهمیت در شهری به کوچکی مدینه که در آن کوچکترین مطلب در اندک زمانی منتشر می شود، پس از بیست روز به گوش عایشه برسد و آنوقت ناخوش شود و یا بیماری را بهانه کند تا به خانه پدر رود؟ پس طبعاً می توان فرض کرد که از همان روزهای اول با خبر شده باشد ولی پس از رسیدن خبر به گوش پیغمبر و ظهور آثار سردی و بی اعتنائی، ناخوشی را بهانه کرده و به خانه پدر رفته باشد. با تمام این ظواهر و قراین نامساعد هیچ بعید نیست، بلکه می توان مدعی شد که عایشه بیگناه بوده و تمام این رویدادها صحنه سازی کودکانه و زنانه ای باشد، مخصوصاً که صفوان به نفرت از زن معروف بوده معذک بدگویی و بدزبانی مردم که خواه ناخواه به گوش پیغمبر رسیده بود، سخت او را ناراحت کرده به حدی که در این باب با دو نفر از محرمان خود، علی ابیطالب و اسامه بن زید، مشورت کرد.

اسامه بطور قطع گفت عایشه از این اتهامات منزه است و دختر ابوبکر صدیق از اینگونه آلودگیها پاک است. اما علی بن ابیطالب گفت: زن برای شما قحط نیست، علاوه بر این ممکن است از کنیز عایشه تحقیق کرد. و حتی علی آن کنیزک بدبخت را زد تا راست بگوید و او هم چون چیزی نمی دانست، به برائت عایشه سوگند خورد. و با وجود همه اینها، شک و تردید و ناراحتی پیغمبر تسکین نیافت. ناچار به خانه ابوبکر رفت و با عایشه مواجه شده. طبعاً در آنجا صحنه هایی از گریه و انکار رخ می نماید زیرا همانجا حلت وحی به پیغمبر دست می دهد و او را می پوشانند و متکائی چرمی زیر سرش می گذارند تا پس از مدتی که غرق غرق از زیر کساء [عبا، گلیم که آن را پوشند] بیرون می آید و سوره نور نازل می شود. در این سوره آیات متعددی راجع به حدّ [مجازات] زنا و حدّ تهمت زدن و حدیث افک و تبرئه عایشه آمده است<sup>80</sup>.

زمخشری معتقد است که هیچ موضوعی در قرآن به این شدت تعقیب نشده است و بهترین شاهد آن آیه ۲۳ است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

[یعنی] کسانی که زنان عفیف و مؤمنه را تهمت می زنند در این دنیا مطعون [سرزنش شده] و در آن دنیا دچار عذاب می شوند.

در پایان ماجرا، آن سه نفر را که در بهتان شرکت داشتند حدّ زدند. یعنی قانون عطف بما سَبَقَ شده است زیرا قبل از این قضیه برای تهمت زدن حدی معین نشده بود.

## داستان زینب

داستان ازدواج حضرت محمد با زینب در سیره ها و روایات و حتی آیات قرآنی طنینی دارد آهنگ دار و ازدواجی است که می توان آن را ازدواج عشقی نامید.

زینب زن زید بن حارثه است. زید را حضرت خدیجه در جوانی خریده و به محمد بخشیده بود. حضرت نیز او را آزاد کرد و مطابق رسم عرب به فرزندی پذیرفت. فرزند خوانده در سنن جاهلیت حکم فرزند داشته و تمام احکام پدر فرزندی چون ارث و حرمت ازدواج با زن وی در مورد او جاری بوده است. مسلمانان نیز تا هنگام نازل شدن آیات ۴

[تا] ۸ سوره احزاب بدان عمل می کردند. عبدالله بن عمر می گوید: «ما اطرافیان پیغمبر، زید را زید بن محمد می گفتیم، چه او علاوه بر عنوان پسرخواندگی از یاران صدیق و فداکار محمد محسوب می شد». زینب دختر امیمه بنت عبدالمطلب یعنی دختر عمه پیغمبر بود و خود پیغمبر او را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد و چون زید بنده آزاد شده بود، زینب و برادرش عبدالله از قبول این خواستگاری اکراه داشتند ولی آیه نازل شد:

«وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِرَافَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا».

[یعنی] گاهی که خدا و رسولش امری را اراده کردند دیگر برای مرد مؤمن و زن مؤمنه اختیار نمانده و جز اطاعت تکلیفی ندارند. ورنه گمراه شده اند.<sup>81</sup>

پس از این آیه، زینب و عبدالله به درخواست پیغمبر گردن نهادند و زینب را برای زید عقد کردند. داستان عشق حضرت محمد پس از این واقعه آغاز می شود ولی در کیفیت بروز و ظهور آن قدری نوسان و اختلاف هست. از تفسیر جلالین چنین بر می آید که همان دم پس از انجام عقد نکاح زید با زینب، تغییر حالتی در حضرت پدید آمده است: «ثُمَّ وَقَعَ بَصْرَهُ عَلَيْهَا بَعْدَ حُسَيْنٍ فَوَقَعَ فَنَفْسَهُ حُبَّهَا». یعنی پس از آن یا پس از اندکی چشمش بر زینب افتاد و مهر زینب در قلبش دمید.

زمخسری در تفسیر آیه ۳۷ سوره احزاب می نویسد: «حضرت رسول پس از انجام نکاح چشمش به زینب افتاد و چنان از وی خوشش آمد که بی اختیار گفت: «سُبْحَانَ اللَّهِ مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ». زیرا پیغمبر سابقاً زینب را دیده بود و از او خوشش نیامده بود، ورنه از او خواستگاری می کرد. زینب این جمله پیغمبر را شنید و به زید گفت و او به فراست دریافت که خداوند در قلب او بی میلی نسبت به زینب انداخت و نزد پیغمبر شتافت و عرض کرد می خواهم از زینب جدا شوم. پیغمبر فرمود: چه اتفاقی افتاده؟ آیا شبهه ای از او داری؟ عرض کرد: ابداً، جز نیکی از او ندیده ام، ولی او خود را برتر و شریفتر از من می داند و این امر ناراحت کرده. بدین مناسبت جمله «أَمْسِكْ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ [یعنی] زن خود را برای خود نگاهدار و پرهیزکار باش»<sup>82</sup> آمده است. آیه ۳۷ سوره احزاب پرمعنی و زیباست و صراحت قول و صداقت روح پیغمبر را نشان می دهد:

«وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرَّ زَوْجَانَا كَمَا لَوْ كُنَّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرَّ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا».

[یعنی] هنگامی که به شخصی که خداوند بدو عنایت فرموده و تو به او عنایت کردی (مقصود زید است که خدا او را هدایت کرده و پیغمبر او را آزاد فرموده است) می گویی زن خود را برای خود نگاهدار و از خدا پرهیز، در ضمیر و باطن خود از ترس مردم امری را مخفی می کنی که خداوند آن را فاش خواهد ساخت در صورتی که باید از خدا بترسی نه از مردم. چون زید حاجت خود را انجام داد ما او را (زینب را) به زوجیت تو در آوردیم تا برای مؤمنان دیگر هم محظوری نباشد که با زن پسر خوانده خود ازدواج کنند.

آیه خیلی روشن است و نیازی به تفسیر ندارد. پیغمبر از زینب خوشش می آید ولی وقتی که زید به حضورش رسیده اجازه می خواهد او را طلاق دهد، به وی می فرماید: طلاقش مده و برای خود نگاهدار. با این بیان روی خواهش درونی خود پا گذاشته به زید پند می دهد که زن خود را نگاهدار. اما خداوند به او می گوید: تو از ترس زبان بدگویان، میل باطنی خود را که طلاق زینب از زید باشد ظاهر نساختی. در صورتی که تو فقط باید از خدا بترسی. چون زید حاجت خود را انجام داد، او را به زنی به تو می دهم تا بر مؤمنان قید و بندی در ازدواج با زن پسر خوانده شان نباشد.

تغییر حالت و شیفتگی پیغمبر پس از انجام عقد ممکن است. ولی آمدن زید به خدمت حضرت و اجازه طلاق خواستن و دلیل طلاق را بدرفتاری زینب توجیه کردن مستلزم آنست که مدتی هر چند کم زید و زینب زندگی زناشویی مشترک داشته باشند. در این صورت باید تفسیر زمخسری را چنین تصویر کرد که جمله «سُبْحَانَ اللَّهِ مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ» بی درنگ پس از انجام عقد و افتادن چشم پیغمبر بر زینب گفته شده باشد و شنیدن این جمله از دهان پیغمبر و شاید مشاهده بارقه ای در دیدگان محمد وی را از حقیقت میل و رغبت آن حضرت آگاه کرده و همان امر، هوس دست یافتن بر محمد و زن مقتدرترین و مشخص ترین مردان قریش شدن را در قلب او برافروخته باشد. به همین دلیل و به بهانه اینکه از روز نخست مایل به این وصلت [وصلت با زید] بنای بدرفتاری با زید را گذاشته و برتری نسبت خود را به رخ او کشیده است و زید پس از آگاهی از این امر از راه خلوص و ارادت به مولا و آزادکننده خود، در مقام طلاق زینب بر آمده و با وجود تأکید پیغمبر که زن خود را نگاهدار، او را طلاق داده است.

81 سوره احزاب آیه ۳۶

82 سوره احزاب آیه ۳۷

در تفسیر کمبریج<sup>83</sup> که نویسنده آن معلوم نیست و اخیراً از طرف بنیاد فرهنگ از سوره مریم تا آخر قرآن در دو جلد به چاپ رسیده است، قضیه تغییر حالت پیغمبر و عشق به زینب به گونه ای دیگر آمده است:

«روزی رسول صلوات الله علیه به خانه زینب آمد و زید را می جست. زینب را دید ایستاده در سماچه<sup>84</sup> داروی بوی خوش می کوفت. خوشش آمد و در دلش افتاد اگر او زن او بودی. چون زینب رسول را بدید، دست بر روی نهاد. [پیغمبر] گفت لبساقه و حسناً [یعنی] هم شکرینی و هم زیبایی. ای زینب، سبحان الله مقلب القلوب<sup>85</sup>. دوبار این بگفت و بازگشت. چون زید بیامد، هر چه رفته بود پیش او بگفت و گفت پیش تو نتوانی مرا داشت، برو دستوری خواه تا مرا طلاق دهی. و زید زینب را دشمن گرفت چنانکه پیش روی او نتوانست دید.

پس از انجام امر طلاق حضرت خود زید را مأمور کرد و گفت برو [به] زینب بگوی که خداوند تعالی او را به زنی به من داده است. زید بر در زینب آمد. در را بکوفت. زینب گفت: کیست؟ گفت: زید است. زینب گفت: چه خواهد زید از من که مرا طلاق داده است؟ گفت: پیغام رسول الله آورده ام. زینب گفت: مرحبا رسول الله. در بازکرده، زید درآمد و او می گریست. زید گفت: مبادا چشم تو گریان، نیک زنی بودی فرمانبردار، خدای تعالی تو را به از من شوی داد. گفت: لا ابا لک؟ کیست آن شوی؟ جواب داد زید که رسول خدای. زینب در سجده افتاد.»

این روایت با روایت دیگر نیز کاملاً منطبق است که زید می گوید:

«به سرای زینب شدم. مشغول خمیرکردن آرد بود. چون می دانستم به زودی زن پیغمبر خواهد شد، هیبت و احترام او مرا گرفت چنانکه نتوانستم روی در روی کنم و همینطور که پشت به او داشتم، خبر خواستگاری پیغمبر را به او دادم.»

و از همین روی در تفسیر جلالین آمده است که حضرت گویی روزشماری می کرد. همین که عده زینب بسر رسید، بدون مقدمه و بدون تشریفات به خانه او [محمد] رفت و در آنجا گوسفندی کشتند و تا دیرگاه نان و گوشت به مردم می دادند و بدین ترتیب عروسی خود را جشن گرفتند.

هم از عمر و هم از عایشه روایت می کنند که آیه ۳۷ سوره احزاب دلیل بر صراحت و امانت و صداقت رسول اکرم است. عایشه می گوید: اگر بنا بود پیغمبر چیزی را پنهان کند، بایستی این میل باطنی خود را به زینب در قرآن نیاورد: «و تخفی فی نفسک و الله مبدیة»<sup>86</sup>.

راست است دلایل صدق و صراحت و امانت رسول در آیات قرآنی زیاد است. حضرت محمد پروای اعتراف به ضعفهای بشری نداشته است ولی کاسه های گرمتر از آتش بدین امر رضایت ندهند چنانکه در باب معجزات شمه ای گفته آمد. از جمله در همین آیه که مفسران و راویان اتفاق دارند، محمد بن جریر طبری در تفسیر خود بدین امر گردن نهاده و راضی نمی شود که فاعل «تخفی فی نفسک» حضرت محمد باشد، و می گوید فاعل آن زید است. یعنی پیغمبر به زید گفت: «زنت را نگاهدار و از خدا بپرهیز که تو در ضمیر خود چیزی را پنهان می کنی که خداوند آن را آشکار می سازد...» بعد برای این توجیه و تفسیر غیرموجه می نویسد: «زید مرضی داشت که آن را مخفی می کرد و برای همان مرض می خواست زینب را طلاق دهد و در اینجا مقصود، مخفی داشتن آن مرض است از انظار...»

محمد حسین هیکل هم برای اینکه از سیمت دایه دلسوزتر از مادر محروم نماند در کتاب «حیات محمد» می نویسد: «زینب دختر عمه پیغمبر بود و او را قبلاً دیده بود و ابدأ رغبت به ازدواج با وی را نداشت و از این رو اصرار ورزید که زید زن خود را طلاق ندهد. ولی بعد از اینکه زید دستور مولای خود را به کار نبست و زن خود را طلاق داد، پیغمبر زینب را برای آن گرفت که سنت جاهلی اعراب را در باب آثار فرزند خواندگی بشکنند و به سایر مؤمنان نشان دهد که می شود با زن فرزند خوانده خود زناشویی کنند. لذا با زینب ازدواج کرد، و شاید به همین دلیل با آن شتاب پس از سرآمدن عده به خانه وی شتافت و عروسی خود را ولیمه داد.»

<sup>83</sup> گویا این تفسیر در قرن ششم نگاشته شده است. نصف اول یعنی از سوره بقره تا سوره مریم در دست نیست و این نصف دوم نسخه منحصر بفردی است در کتابخانه کمبریج. ولی تفسیر معتبری با فارسی رسا و روشن به نظر می رسد. علی دشتی

[این کتاب وسیله استاد ادبیات دکتر جلال متینی تصحیح و در انتشارات بنیاد فرهنگ ایران در دو جلد چاپ و منتشر شده است]<sup>84</sup> [ساماچه، سماچه یعنی پستان بند، سینه بند. احتمالاً زینب عریان بوده و تنها سینه بند به تن داشته است]

<sup>85</sup> [مفسرین و مورخین اسلامی این قضیه را به شکل دیگری هم نقل کرده اند. مثلاً می نویسند که روزی رسول الله سرزده وارد خانه زید پسرخوانده خود شد و دید زینب در حال حمام کردن است. چشمان معصوم رسول الله به بدن عریان زینب افتاد و بی اختیار بر زبان راند: «فتبارک الله احسن من الخالقین» (سوره مؤنون آیه ۱۴) یعنی: بزرگ است خدای یکتا که بهترین آفریدگاران است. زید بن حارثه بن شراحیل کعبی پسر خوانده رسول در واقعه مؤتی لوای اسلام را حمل می کرد و در همان واقعه در سال هشت هجری کشته شد]

<sup>86</sup> سوره احزاب آیه ۳۷

## حَفْصَه

محمد حسین هیکل غالب ازدواجهای پیغمبر را ازدواجهای سیاسی و مصلحتی می گوید و برای تأیید آن می نویسد: «روزی عمر با زن خویش در باب امری صحبت می کرد و زنش بنای مشاجره و یکی به دو کردن را گذاشت. عمر خشمگین شد و گفت: زنان را نرسیده است که در امور زندگی با مردان محاجه کرده و از خود رأیی داشته باشند. زن گفت: دختر تو با پیغمبر خدا گاهی به حدی بحث و مناقشه می کند که رسول تمام روز را خشمگین بسر می برد. به محض شنیدن این سخن، عمر به خانه حفصه رفته از او بازخواست کرده وی را از عقاب خدا و غضب پیغمبر برحذر ساخت و ضمناً گفت: تو به این دختر جوان (مقصود عایشه است، که به زیبایی خود می نازد و از عشق و علاقه پیغمبر به خویشتن آگاه است) نگاه مکن. پیغمبر تو را برای خاطر من گرفت ورنه عشقی به تو ندارد». بدیهی است این قضیه معقول و قابل قبول است و بعضی از ازدواجهای پیغمبر را باید حمل بر مصلحت و ایجاد پیوند خویشی کرد تا اسلام تقویت شود و علی و عثمان را به قول [حسین] هیکل از همین روی به دامادی خود برگزیده است و مشهور است که خالد بن ولید پس از ازدواج پیغمبر با خاله اش میمونه خواهرزن عباس بن عبدالمطلب و حمزه بن المطلب در سال نهم هجری هنگام عمره القضا اسلام آورد.

## حرام کردن ماریه بر خود

از جمله حوادثی که در باب زن و پیغمبر باید آورد (زیرا در آن زمان سر و صدایی به راه انداخت و باعث نزول آیاتی چند گردید) حرام کردن پیغمبر ماریه قبطیه را بر خود بوده [یعنی پیغمبر ماریه را بر خود حرام کرد] و آن حادثه از این قرار است:

ماریه روزی نزد پیغمبر آمد. آن روز پیغمبر در خانه حفصه بود و حفصه در خانه نبود. حضرت همانجا با ماریه همبستر شد و در این اثنا حفصه سر رسید و داد و بیداد راه انداخت که چرا حضرت با کنیز خود در خانه و در بستر او خوابیده است. پیغمبر برای تسکین خاطر حفصه و آرام کردن وی ماریه را بر خود حرام کرد. لابد پس از رفع بحران یا به واسطه علاقه ای که به ماریه داشته و یا به واسطه این که ماریه از تحریم خود بر پیغمبر ناراحت شده و بازخواست کرده بود، حضرت از حرام کردن ماریه بر خویشتن عدول کرد و برای تبرئه و تزکیه وی، آیه های اول تا پنجم سوره تحریم نازل شده است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

[یعنی] ای پیامبر چرا چیزی را که خدا حلال کرده است برای رضایت زنان خود بر خویشتن حرام می کنی؟ خداوند تو را بر این تحریم (کار بیجا) می بخشد.

در آیه بعد راه غفران و چشم پوشی از تحریم امری که خداوند حلال کرده است، معین شده و آن دادن کفاره است، مانند آزادکردن بنده «قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم» که در سوره مائده<sup>87</sup> و جوب کفاره آمده است و از این رو مقاتل<sup>88</sup> می گوید: «پیغمبر کفاره داد و بنده ای را آزاد کرد» و حسن<sup>89</sup> می گوید: به دلیل آخر آیه که «والله غفور رحيم» خداوند او را بخشیده است.

آیه سوم که دنباله همین قضیه است، شخص را به شگفت می اندازد که یک امر شخصی و خانوادگی و مربوط به گفتگوی زن و شوهر در قرآن مطرح می شود:

«وَ إِذَا سَرََّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَصَ عَنِ بَعْضِ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ».

[یعنی] پیغمبر به یکی از زنان (حفصه) رازی را گفت (تحریم ماریه بر خود) و به او گفت آن راز را به کسی نگوید اما چون آن راز را به دیگری (عایشه) گفت و خداوند او را (یعنی پیغمبر را) از آن آگاه ساخت و پیغمبر بخشی از آنها را به حفصه گفت و از گفتن قسمتی خودداری کرد. حفصه به گمان اینکه عایشه به پیغمبر گفته است پرسید: کی تو را با خبر ساخت؟ پیغمبر گفت: آنکه بر همه اسرار دانا و آگاه است<sup>90</sup>.

آیا ذکر این مطالب خصوصی در قرآن که شریعت ابدی و دستور قطعی برای کافه [کلیه، تمامی] نوع انسانی است شگفت آور نیست؟ و از آن شگفت انگیزتر شرح و بسط مفسران است. از جمله در تفسیر کمبریج قضیه را چنین شرح

<sup>87</sup> [سوره مائده آیات ۴۵، ۸۹، ۹۵ دستورات و چگونگی دادن کفاره آمده است]

<sup>88</sup> [مقاتل کتابی است که در مورد واقعه کربلا توسط ابوالحسن بن سلیمان بن بشیر خراسانی مروزی از محدثین مذهب زیدیه تألیف شده است. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به لغتنامه دهخدا]

<sup>89</sup> [شاید منظور محمد بن حسن الداند رومی (الدیرومی) باشد که کتابی به نام «قصص الانبیاء» به زبان فارسی درباره زندگی پیامبران

دارد]

<sup>90</sup> سوره تحریم آیه ۴

می دهد: «چون حفصه مر عایشه را از راز پیغمبر علیه السلام خبر کرد و خدای عز و جل بر پیغمبر خویش رسانید که حفصه راز تو را پیش عایشه بگفت، پیغمبر حفصه را از بعضی آنچه با عایشه گفته بود آگاه کرد.»  
آیا این بگومگوهای زنانگی که هر روزه هزار مانند در هر گوشه جهان دارد، امریست که در متن قرآن آید و مفسران خداوند بزرگ و آفریننده کائنات را تا حدّ خبرچینی تنزل دهند که گفته حفصه را به عایشه بازگو کند؟ در هر صورت، سه آیه نخستین سوره تحریم در باب این حادثه عادی و نقار [اختلاف و مشاجره] زن و شوهر است. آیه ۴ و ۵ تهدید عایشه و حفصه است که اگر در صورت ادامه این وضع و تعقیب این ادا و اصول زنانگی و رشک ورزیدن، موجبات ناراحتی پیغمبر را فراهم کنید، خداوند حامی اوست و حتی ممکن است منجر به طلاق دادن شما شود:

«عَسَى رَبُّهُ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَائِمَاتٍ تَائِبَاتٍ عَائِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيَّابٍ وَابِكَارًا».

[یعنی] اگر شما را طلاق دهد امید است زنان بهتر از شما [الله] به وی ارزانی دارد. مسلم، مؤمن، مطیع، پرهیزکار مهاجر و انصار، بیوه یا باکره».

معنی آیه و شأن نزول آن واضح است ولی در یکی از تفسیرها، طبری یا کمبریج، مطلبی آمده است که بی اختیار از ساده لوحی مفسران و فرط ایمان آنان خنده عارض می شود. مفسر خشک مقدس که پیوسته می خواهد شأنی برای پیغمبر درست کند می نویسد: «مقصود از کلمه «بیوه» آسیه زن فرعون است و مراد از کلمه «باکره» حضرت مریم است که در بهشت منتظر پیغمبرند و با وی ازدواج خواهند کرد».

بدین مناسبت شاید بد نباشد روایت دیگری که در شأن نزول آیات اولیه سوره تحریم آمده است نقل شود:  
پیغمبر در خانه زینب غسل خورده بود. وقتی از نزد وی بیرون آمد، عایشه و حفصه از راه رقابتی که با زینب داشتند گفتند: بوی مغفیر از دهانت می آید (مغفیر بوی ناخوش دارد). هنگامی که حضرت این را شنید، غسل را بر خود حرام کرد و پس از این، لابد از سوگند خود پشیمان شده بود، آیه عتاب سوره تحریم نازل شد و برای شکستن سوگند، اصل کفار را معین فرمود و زنان خود را به طلاق تهدید کرد، هرگاه از این رقابت و حسد ورزیدن توبه نکنند. ولی تصور می شود همان روایت نخستین صحیح باشد زیرا از گفتن سرّی به حفصه و فاش شدن راز سخن به میان آمده است.